

یک حس قوی

۱۹ ۰۷ ۱۴۰۲

 سمیه و آسکان روزنامه شب‌هارا
 ویژه کودکان و نوجوانان مشهد
 ۴ شنبه

ایست، این یک
علامت مخصوص
است

۱۶

آرزو دارم
داستان‌هایم را
به خط بریل چاپ کنم

۸



خدا جانم تشکر!

باد می آید و با برگ های خشک «آسیا بچرخ می چرخیم» بازی می کند. باد فوت می کند و برگ ها فرار می کنند. باد از طرف دیگر سر راه برگ های زرد و نارنجی را می بندد. دوباره فوت می کند. برگ ها همه کنار هم جمع می شوند. خیلی قشنگ است بازی باد و برگ ها. خدای عزیزم! من می توانم با چشم های خوب و سالمی که تو برایم آفریده ای این زیبایی ها را ببینم. پس به آسمان پاییزی نگاه می کنم که گاهی ابری و گاهی صاف است. پرواز دسته جمعی کلاغ ها را می توانم تماشا کنم. چه قدر دیدن این منظره ها زیباست. باید از تو ای خدای عزیز که به ما نعمت بینایی بخشیده ای خیلی تشکر کنم و بگویم: «خدا جانم، تشکر!»

همین طور که دارم نگاه می کنم، با خودم فکر هم می کنم که چرا بعضی وقت ها یادمان می رود که از خدای خوب و مهربان برای تک تک نعمت هایش سپاسگزاری کنیم، ما که در هر روز از همه ی اطرافیان خود تشکر می کنیم.



طیبه ثابت

تصویر: گروه قطعی

فهرست

بچه ها، سلامت باشید! ۱/
یک حس قوی ۲/
جامدادی زیبا ۳/
همسایه ی جدید ۴/
ورزش محبوب ۶/
مسافری از گانورا ۷/
داستان هالیم را به خط بریل چاپ کنم ۸/
آرزو دارم ۱۰/
قاب کودکی ۱۰/
سوپ کدوتیل ۱۱/
تفاوت های ریزه میزه ۱۲/
آزمایش حباب های گدازه ای ۱۳/
شعرهای ترو تازه ۱۴/
ایست، این یک علامت مخصوص است ۱۶/
بچه محل نقاش ها ۱۷/

صاحب امتیاز:
شهر داری مشهد
مدیر مسئول:
سید میثم موسوی مهر
سر دبیر:
سید سجّاد طلوع هاشمی
دبیر ضمیمه:
ارژنگ حاتمی
دبیر کوله پشتی:
طیبه سادات ثابت
گرافیک و صفحه آرایی:
ملک جمعی

پست الکترونیک:
sabet@shahrara.com
نشانی سایت:
shahraranews.ir/fa/kids
ایتای روزنامه: ۹۰۵۴۶۵۸۰۶۰
نشانی: خیابان کوهسنگی
دفتر مرکزی: ۱۵-۵-۳۷۲۸۸۸۸۱
توزیع و امور مشترکین:
۵-۳۷۲۸۸۸۸۱-۰۵۱
داخلی ۵۱۹ و ۵۲۰



**الف ب پ
ت ث ج چ
ح خ د ذ ر**

تصویرگر: علیرضا پاکدل

بچه‌ها، سلامت باشید!

بعد از نام و یاد خدای مهربان، سلام به همه‌ی شما دوستان بهتر از جان! امیدواریم حال و احوالتان خوب و خوش باشد و توانسته باشید مثل همیشه در درس و زندگی موفق و سربلند باشید.

پاییز با همه‌ی زیبایی‌های رنگارنگ خود از راه رسیده است. بچه‌های عزیز، این روزها که هوا رو به سردی می‌رود، باید بیش از قبل به فکر سلامتی خود و دیگران باشید. می‌رسید چه طوری؟ خیلی ساده است. اگر بازیگوشی را کمی کنار بگذارید و به حرف بزرگ‌تره‌ایتان درباره‌ی نکات پیش‌گیری از سرماخوردگی گوش کنید و کلاه و ژاکت خود را فراموش نکنید، دیگر دچار بیماری و دردهای مختلف نمی‌شوید.

یادتان باشد اگر خدای نکرده بیمار شدید، به مدرسه نروید تا هم کلاسی‌هایتان بیمار نشوند و برای اینکه زودتر خوب شوید، در کنار مصرف داروهای دکتر، استراحت، خوردن سوپ گرم و نوشیدن مایعات گرم را فراموش نکنید. اگر هم مجبور شدید ساعتی را بیرون از خانه بگذرانید، حتما ماسک بزنید.

فصل پاییز می‌تواند با رعایت نکات ایمنی سلامتی، برای همه‌مان خیلی زیباتر باشد!



یک حس قوی

او دوست دارد مثل من
زیبایی پاییز را
چیزی نمی بیند ولی
حس می کند هر چیز را

با یک عصا رنگ سفید
رد می شود از کوچه مان
هر صبح او با آن عصا
رد می شود تق تق کنان

با هم حسابی دوستیم
شاد است و خیلی خنده رو
تا از خیابان رد شود
من می روم همراه او

از یک خیابان رد شدن
یک کم برایش مشکل است
راننده جان لطفا یواش
چون دوستم روشن دل است

به مناسبت

ارج نهادن به روز عصای سفید



لیلا خیامی



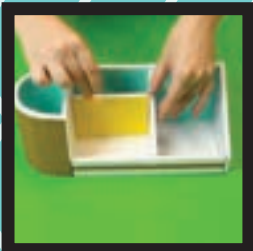
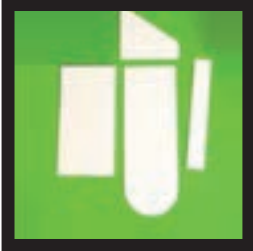
کاردستی

جامدای زیبا



ظاهره عرفانی

آیا دوست دارید در طول سال تحصیلی هیچ وقت دنبال مداد تراش و پاک‌کن و کاغذ یادداشتان نگردید! اگر می‌خواهید یک جامدای دست‌ساز داشته باشید، همین الان دست به کار شوید. ابتدا مطابق تصویر، چهار شکل هندسی روی کارتن بکشید. سپس به اندازه‌ی همان شکل‌ها روی کاغذ سفید دوتا برش بزنید و آن را زیر و روی شکل‌ها بچسبانید. این تگه‌ها را مطابق شکل کنار هم بچسبانید. در این مرحله، به اندازه‌ی نیم‌دایره‌ی جامدای از کارتنی برش بزنید. با خط‌کش چند خط روی آن بکشید. حالا نیم‌دایره را دور جامدای بچسبانید. مستطیل‌هایی برای تقسیم جامدای به اندازه عرض و طول روی کارتن برش بزنید. به روش جامدای، روی آن‌ها را کاغذ سفید یا رنگی بچسبانید. آن‌ها را برای قسمت‌بندی جامدای با سلیقه‌ی خودتان یا مطابق شکل بچسبانید. حالا شما یک جامدای زیبای همه‌کاره دارید!



چی لازم داریم؟

کارتن

چسب مایع

کاغذ رنگی

قیچی



همسایه‌ی جدید



دستش را به نشانه‌ی دوستی گذاشت سرشانه‌ی علی و گفت: «مدرسه را دیده‌ایم، مگر نه رضا؟ همان مدرسه‌ای که دو تا کوچ‌ه قبل از مدسه‌ی ماست.» رضا همان جور که داشت با توپ توی دستش بازی می‌کرد گفت: «بله، می‌توانیم با هم برویم مدرسه. بابای سعید صبح‌ها ما را می‌رساند. می‌تواند تو را هم تا مدرسه برساند. برگشتن هم قدم‌زنان با هم برمی‌گردیم، می‌آییم دم مدرسه دنبالت.» بعد هم به سعید اشاره‌ای کرد و گفت: «می‌رساند دیگر. مگر نه؟» سعید لبخندی زد و همان جور که توپ را از دست رضا می‌گرفت گفت: «معلوم است که می‌رساند.» علی با خوش‌حالی گفت: «چه عالی! هنوز توی فکر بودم کی من را می‌برد مدرسه. راستش بابایم کارش توی جاده‌هاست چون راننده‌ی کامیون است. مامانم هم باید از دوقلوهای کوچولو مواظبت کند. برایم سخت است تنهایی تا مدرسه بروم.» خیلی طول نکشید که رضا و سعید با علی حسابی صمیمی شدند. علی خیلی باهوش بود خیلی

بچه‌ها بلند شد. لبخندی زد و گفت: «خیلی ممنون کمک کردید! نفهمیدم چی جلوی پام اومد! اول که رفتم توی حیاط، اینجا چیزی نبود!» سعید می‌خواست بگوید «مگر جعبه‌ی به این بزرگی را نمی‌بینی؟!» که یک‌دفعه متوجه چیزی شد و با خودش گفت: «نکند نمی‌تواند ببیند!» و سرفه‌ای کرد و آهسته با شانه‌اش به شانه‌ی رضا زد. رضا که خیلی تیز بود و انگار زودتر از سعید متوجه این مسئله شده بود، سرش را تکان داد؛ یعنی فهمیدم بابا! بعد هم قبل از اینکه سعید چیزی بگوید، سر حرف را باز کرد و گفت: «راستی! شما همسایه‌ی جدید هستید؟» پسر لبخندی زد و گفت: «بله، من علی هستم. دو بردار یک‌ساله‌ی دوقلو دارم. بزرگه من هستم. می‌روم کلاس چهارم.» رضا و سعید با هیجان داد زدند: «پس هم کلاس هستیم! ما هم می‌رویم چهارم.» بعد هم اسم مدرسه‌ی علی را پرسیدند. علی برایشان گفت که به مدرسه‌ی نابینایان می‌رود و نشانی مدرسه را داد. سعید

بعضی وقت‌ها یک همسایه‌ی جدید از راه می‌رسد، اسباب‌کشی می‌کند به محله‌ی ما. این جور وقت‌ها دلمان می‌خواهد همسایه‌ی جدید یک بچه‌ی هم‌سن و سال ما داشته باشد. رضا و سعید هم این آرزو را داشتند. سعید و رضا چشمشان به کامیونی بود که کنار کوچه ایستاده بود. چند کارگر داشتند بار کامیون را خالی می‌کردند.

رضا گفت: «انگار همسایه‌ی جدید آمده! آمده‌اند طبقه‌ی بالای خانه‌ی اصغر آقا بنشینند.» سعید به کارگرها که مثل مورچه تندتند می‌رفتند و می‌آمدند و بار کامیون را خالی می‌کردند نگاه‌ی انداخت و گفت: «چه می‌شود یک پسر هم‌سن و سال ما داشته باشند؟! همین موقع از توی حیاط خانه‌ی اصغر آقا پسر بیرون آمد. رضا زد زیر خنده و گفت: «چه زود دعایت برآورده شد! این هم یک رفیق جدید.» و دست سعید را گرفت و کشید تا دوتایی پیش پسر بروند اما یک‌دفعه اتفاقی افتاد. پسر که تازه از خانه بیرون آمده بود، جعبه‌ی بزرگی را که کارگرها سر راه گذاشته بودند ندید و زمین خورد. سعید و رضا دویدند و پسر را کمک کردند. پسر با کمک

را برداشت و دوید بیرون تا برود و جواب چند سؤال سخت را از علی پرسد. مطمئن بود علی جوابشان را می‌داند.

کمکش کنید، حتی توی درس‌ها. سعید لبخندی زد و گفت: «البته بعضی وقت‌ها شاید ما از او کمک گرفتیم!» بعد هم دفتر علومش

چیزها می‌دانست. معلوم بود از آن شاگرد زرنگ‌هاست. بچه‌ها با هم کلی حرف زدند تا کارگرا همه‌ی بار را خالی کردند. آن وقت با هم خداحافظی کردند و برگشتند خانه‌هایشان. سعید دوید و رفت تا زودتر ماجرای علی را به بابا بگوید و از او بپرسد اشکالی ندارد علی صبح با آن‌ها برود مدرسه. بابا همان جور که نشسته بود جلو تلویزیون و یک سیب بزرگ را گاز می‌زد، تا ماجرا را شنید، گفت: «معلوم است که اشکالی ندارد. چه قدر خوب که با او دوست شدید. چه خوب که هم کلاس هستید. می‌توانید خیلی



سلام به خوانندگان و علاقه‌مندان خوب کوله‌پشتی. بازی این هفته‌ی ما یک بازی جذاب ایرانی به نام «کشتی قهرمانان» است. همان‌طور که از اسم بازی پیداست، بازی درباره‌ی ورزش محبوب کشتی است که تاکنون شاهد بزرگان فراوانی بوده است.

در بازی کشتی قهرمانان، شما نقش مربی یک باشگاه کشتی را به عهده می‌گیرید و باید تیم کشتی‌گیران خود را جمع‌آوری کنید و به رقابت با سایر بازیکنان بپردازید. بازی به طور عمده سه بخش دارد: مسابقه‌ی آنلاین، جایزه‌ی بزرگ و تورنمنت. در مسابقه‌ی آنلاین، می‌توانید با هزاران بازیکن ایرانی مسابقه دهید و تیم خود را به سوی پیروزی هدایت کنید. در حالت جایزه‌ی بزرگ، به مصاف هوش مصنوعی می‌روید و هر بار با نخبگان یک کشور مبارزه می‌کنید.

روش بازی به این صورت است که هر بار، یکی از چهار پارامتر کشتی‌گیران یعنی تکنیک، سرعت، سماجت و نبوغ از سوی بازی انتخاب می‌شود. سپس چند ثانیه به هر دو بازیکن وقت داده می‌شود که یکی از کشتی‌گیران خود را از بین پنج کشتی‌گیری که قبلاً انتخاب کرده‌اند انتخاب کنند و به میدان بفرستند. سپس دو کشتی‌گیر مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند و هر کس کشتی‌گیریش در پارامتر انتخاب شده قوی‌تر باشد، فرصت فن زدن را پیدا می‌کند و بنابر انتخاب بازیکن، فن مورد نظر را روی حریف اجرا می‌کند.

همین حالا دست به کار شوید و تیم افسانه‌ای کشتی‌گیران خود را بسازید!



اسکن کنید



سپهر عبدی
کسب درآمد



ورزش محبوب





مسافری از گانورا



هستی
نیک‌صفتی

این داستان درباره‌ی موجودی فضایی است که به زمین می‌آید تا فرمانروای سرزمین خود را که در زمین گم شده است پیدا کند. در این راه با پسری توان‌یاب آشنا می‌شود و با کمک پسرک به جست‌وجوی فرمانروا می‌رود.

سرزمین گانورا بعد از گم شدن فرمانروا دیگر آن سرزمین آرام قبل نیست. همه‌ی مردم بر سر حکومت با هم می‌جنگند. یکی از مردم آن سیاره که از این اوضاع کلافه شده است تصمیم می‌گیرد به سیاره‌ای که فرمانروا در آن گمشده برود، به خانه‌ی ما، زمین. در همین حین، پسری که در دوران جنگ تحمیلی عراق علیه ایران دچار معلولیت شده است و به سبب اتفاقی که بین او و مادرش می‌افتد، با شخصیتی که از سیاره‌ای دیگر به زمین آمده است روبه‌رو می‌شود و با هم راهی سفری برای پیدا کردن فرمانروا می‌شوند.

مادر این انیمیشن متوجه می‌شویم با هر شرایطی که داریم باز هم می‌توانیم بهترین باشیم و به دیگران کمک کنیم، خود را نباشیم و همدیگر را درک کنیم، با هم دوست باشیم و دوستی مان را پایدار کنیم.



نام انیمیشن:
مسافری از گانورا

سال انتشار:
۲۰۲۳ - ۱۴۰۲

سید احمد علمدار
کارگردان

کشور سازنده:
ایران

مركز انیمیشن سورن
شرکت سازنده

پاسارگاد شرق
مؤسسه‌ی فرهنگی و هنری

ماجرای جوی
ژانر

زمان:
۹۰ دقیقه

گفتگو با کودک روشندل حافظ قرآن:

آرزو دارم داستان‌هایم را به خط بریل چاپ کنم

خداوند به هر انسانی نعمت‌هایی منحصر به فرد هدیه کرده است و همه‌ی باید شکرگزار نعمت‌های الهی باشیم. البته این امکان هم وجود دارد که در برابر نعمات ارزشمندی مانند هوش و حافظه‌ی قوی، نعمتی مانند بینایی یا شنوایی را نداشته باشیم یا آن را به هر دلیلی از دست بدهیم اما این موضوع نباید باعث شود از پیشرفت و زندگی با کیفیت عقب بمانیم، مانند فاطمه پورملاکه که دانش آموز روشندل پایه‌ی ششم دبستان زنده یاد عمرانی است. او از چهار سالگی حفظ آیات قرآن را با سوره‌های کوچک جزء ۳۰ از طریق گوش دادن آغاز کرده و تاکنون توانسته است ۱۱ جزء قرآن کریم را حفظ و بارها به مقام برتر کشور در این رشته دست پیدا کند. گفت‌وگوی ما با فاطمه را بخوانید.



از کودکی همراه با آیه‌های نور

خاطر من هست وقتی دو یا سه ساله بودم صدای قرآن خواندن پدرم را می‌شنیدم، خودم را می‌رساندم به بابا و جلو او می‌ایستادم. پدرم از من می‌خواست قرآن را برایش ورق بزنم که برایم خیلی لذت بخش بود. از همان کودکی دوست داشتم معنی آیات قرآن را بفهمم. از چهار سال پیش در مؤسسه‌ی جامعه القرآن و اکنون در مؤسسه بضعة المصطفی در کلاس‌های حفظ شرکت می‌کنم.

پس از روان‌خوانی صفحه، برای مادرم صفحه را می‌خوانم تا اگر اشتباه دارم تصحیح شود و سپس آیه‌ها را با سه یا چهار مرتبه تکرار، حفظ می‌کنم و در هفته سه صفحه را حفظ می‌کنم.



از برکات حفظ قرآن

چند سال پی در پی در مسابقات رشته‌ی حفظ شرکت کرده‌ام و با توجه به مقدار محفوظاتم، سال پیش در حفظ ۵ جزء مقام اول کشور بین مدارس استثنایی را کسب کردم. سال‌های پیش‌ترین در رشته‌ی ۲ جزء و یک جزء به همین ترتیب حائز رتبه‌ی برتر کشور شدم. درس‌های بسیاری از کتاب خدا یاد گرفته‌ام و یکی از برکات حفظ قرآن برایم این بوده که حافظه‌ی شنیداری و تمرکز بسیار قوی شده است.

یک توانایی کمتر و هزار قدم به پیش

یکی از سرگرمی‌های مورده علاقه‌ام داستان‌نویسی است. عضو گروه سرود و گروه تئاتر مدرسه هستم و سال پیش گروه سرودمان مقام اول را بین مدارس استثنایی به دست آورد. روزانه همراه با پدر و مادر پیاده‌روی انجام می‌دهم و یکی از تفریحاتم اسکووترسواری و اسکیت است که این کار را در محیط‌های امن و آشنا انجام می‌دهم. دوستان خیلی خوبی دارم و به همه‌ی دوستان توان یابم می‌گویم فکر نکنند اگر یک توانایی را ندارند پس نمی‌توانند موفق باشند بلکه می‌توانند با تقویت دیگر توانایی‌های خود، در راهی که انتخاب می‌کنند با تلاش و پشتکار موفق شوند. برنامه‌ی خودم برای آینده این است که حافظ کل قرآن شوم. امیدوارم بتوانم برنامه‌نویس نرم‌افزار بشوم و تلاش می‌کنم در درس‌هایم آن قدر موفق باشم که به این هدفم برسم.

شهری برای من

من هنوز آن قدر بزرگ نشده‌ام که تنهایی در شهر رفت و آمد کنم اما هنگام پیاده‌روی همراه پدر و مادرم متوجه پیاده‌روهای مناسب‌سازی شده می‌شوم که راه رفتن را برایم ساده‌تر کرده‌اند اما هنوز مشکلات بسیاری برای افراد توان‌یاب هست. درخواست من از مسئولان این است که مکان‌هایی مانند پارک، سینما، فروشگاه‌های بزرگ، وسایل نقلیه‌ی عمومی و... هم برای افراد توان‌یاب مناسب‌سازی شوند. یکی از مشکلاتی که خودم چند مرتبه با آن برخورد کرده‌ام پارک کردن خودروها در پیاده‌روهاست. در مدرسه‌ی ما دو مدیر عزیز و مهربانمان، خانم درفشی [مدیر سابق] و خانم موسوی [مدیر کنونی]، محیط را برای ما به مکانی مناسب و امن با وسایل مورد نیازمان برای تفریح و آموزش تبدیل کرده‌اند که درخور تقدیر است.

کتاب‌هایی برای من

یکی از لذت‌بخش‌ترین و بهترین تفریحاتم مطالعه‌ی کتاب یا شنیدن کتاب صوتی است. کلاس اول که بودم، مامانم کتاب‌های داستان کودکان را برایم بریل می‌کردند اما یکی از مشکلاتم کمبود کتاب‌های داستان بریل شده است. امیدوارم روزی خودم بتوانم نویسنده شوم و کتاب‌های داستان بریل برای بچه‌ها چاپ کنم. در پایان، از پدر و مادرم که در این راه به من خیلی کمک می‌کنند و از معلم مهربانم، خانم دهقانی، که از سال دوم ابتدایی تاکنون با تشویق ایشان حفظ قرآن را به صورت حرفه‌ای دنبال کرده‌ام سپاسگزارم.



ایلیا احمدی



ترگل ستوده، هدیه خاتم رضائیان و سارا الهی



قاب کودکی

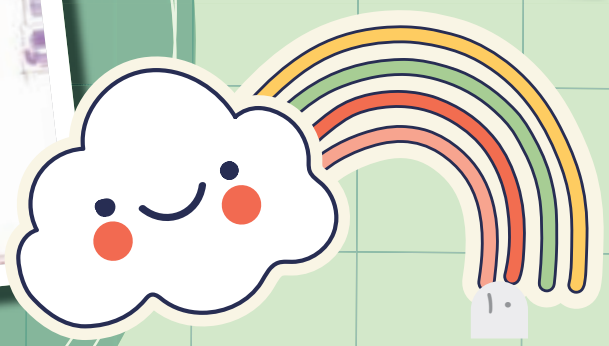
بچه‌های عزیز تا هفته دیگر عکس‌های خود
را با موضوع من و همکلاسی‌هایم
برای ماه شماره‌ی ایتای
۹۰۵۴۶۵۸۰۶۰ بفرستید.



هستی نیک صفتی و همکلاسی‌هایش



مهر آفرین دارایی و نازنین دوستش





« سوپ کدو تنبل

چی لازم داریم؟

کدو تنبل چهار تکه

هویج یک عدد

سیب زمینی یک عدد

پیاز یک عدد

کره به میزان لازم

ادویه، فلفل و نمک به میزان لازم



خانم موشه مهمان داشت. قرار بود عقه‌اش از ده کناری بیاید دیدنش. او خیلی خوش حال بود چون خیلی وقت بود عقه‌اش را ندیده بود. خانم موشه تصمیم گرفت برای ناهار سوپ کدو تنبل درست کند چون این سوپ هم خوشمزه است هم برای سلامتی مفید. خانم موشه مواد سوپ را آماده کرد. خانم موشه اول تکه‌های کدو تنبل را داخل قابلمه ریخت و کمی آب اضافه کرد تا بخارپز شوند.

بعد هویج، سیب زمینی و پیاز را ریز کرد و با کره سرخ کرد.

وقتی کدو تنبل ها بخارپز شدند، پوست آن‌ها را گرفت و با گوشت کوب خوب له کرد. بعد همه‌ی مواد را با هم مخلوط کرد و یک لیوان آب و ادویه و نمک و فلفل اضافه کرد و هم زد. شعله‌ی گاز را کم کرد و منتظر ماند. بعد از نیم ساعت که مواد پخت، آن را توی کاسه ریخت.

صدای در آمد! در که باز شد، عقه خانم پشت در بود. آن روز خانم موشه و عقه سوپ خوردند و از این درو آن در حرف زدند. راستی! کدو تنبل برای فصل پاییز خیلی مفید است. حتما امتحان کنید!



تفاوت‌های ریزه میزه

بچه‌های عزیز به دو تصویر زیر با دقت نگاه کنید و
۱۰ تفاوت را مشخص کنید و برای ما به نشانی شماره
ایتای کوله پشتی ۹۰۵۴۶۵۸۰۶۰ ارسال کنید و عضو ویژه
باشگاه مخاطبان بشوید.



آزمایش‌های جالب علمی

آزمایش حباب‌های گدازه‌ای



انجام این آزمایش هیجان‌انگیز برای شناخت بهتر محلول‌ها و نامحلول‌ها بسیار مفید است.

مواد و وسایل مورد نیاز: یک لیوان شفاف، یک چهارم فنجان روغن مایع، یک قاشق چای خوری نمک، آب، رنگ خوراکی قرمز

بچه‌های عزیز با کمک بزرگ‌ترها حدود سه چهارم لیوان را پر از آب کنید و چند قطره رنگ خوراکی به آن اضافه کنید. روغن را به آرامی درون لیوان بریزید. مشاهده می‌کنید روغن روی آب شناور است زیرا از آب سبک‌تر است و در آب هم حل نمی‌شود.

حالا قسمت جالب آزمایش!

نمک را روی روغن پاشید. حباب‌های گدازه‌ای را خواهید دید که در لیوان شما بالا و پایین می‌روند! البته این‌ها گدازه‌های واقعی نیستند ولی رنگ قرمز ظاهر این حباب‌های گدازه‌ای را زیباتر می‌کند.

چرا این اتفاق افتاد؟

نمک در روغن حل نمی‌شود و از روغن سنگین‌تر است. در آب فرو می‌رود و مقداری روغن با خود درون آب می‌برد اما نمک در آب حل می‌شود. سپس دوباره روغن در لیوان بالا می‌رود و این پدیده‌ی زیبا اتفاق می‌افتد که می‌توانید از آن فیلم بگیرید و برای سایت کوله‌پشتی بفرستید



شعرهای ترو تازه

مریم و امیر هر وقت پیش پدر بزرگشان می رفتند او را در حال کتاب خواندن می دیدند. یک روز که آنجا بودند، پدر بزرگ داشت کتاب می خواند و با خودش زیر لب شعر زمزمه می کرد. آن‌ها از پدر بزرگ درباره‌ی کتابی که می خواند پرسیدند. پدر بزرگ از اینکه می دید نوه‌هایش به کتاب و کتابخوانی علاقه‌مند هستند خوشحال شد. بچه‌ها دور بابا بزرگ را گرفتند.



مرجان اسماعیلی



مریم: حافظ کی بوده؟

پدر بزرگ: حافظ یکی از شاعرهای

قدیمی و معروف ماست. او

شعرهای زیادی گفته. خیلی از

مردم شعرهای حافظ رو بلدند و

وقتی می‌خواهند درباره‌ی چیزی

حرف بزنند از این شعرها استفاده

می‌کنند. حافظ از آیات قرآن هم در

شعرهایش استفاده کرده است.

برای همین، برای ما مسلمان‌ها

بسیار ارزشمند.

امیر: دیوان یعنی چی؟

پدر بزرگ: دیوان یعنی مجموعه‌ی شعر. یعنی کتابی که توش

شعرهای زیادی از یک شاعر معروف داره. مثل دیوان حافظ.

مریم: پدر بزرگ، این کتاب که داریم می‌خونیم چیه؟

پدر بزرگ: دیوان حافظ، دخترم!



امیر: اگر حافظ قدیمیه، چرا مردم هنوز شعرهاشو می‌خوند؟

پدربزرگ: بعضی آدم‌ها مثل حافظ

حرف‌هاشون هیچ وقت قدیمی نمی‌شه. تازه ما از حافظ توی مراسم مهم تاریخی مثل شب یلدا هم استفاده می‌کنیم و توی این شب شعرهاشو می‌خونیم.

مریم: می‌شه یکی از شعرهاشو برامون بخونین؟
پدربزرگ: بذار یک صفحه رو باز کنم. به‌به! چه شعر قشنگی اومد:
«گفتم غم تو دارم / گفتا غمت سر آید»

امیر: معنی شعرش چیه پدربزرگ؟
پدربزرگ: حافظ داره به ما می‌گه که تو زندگی باید صبر داشته باشیم، به خدا توکل کنیم و امیدوار باشیم.

ایست، این یک علامت مخصوص است



مصرف کنند. حتما وقتی چیزی را می‌خرید روی بعضی از آن‌ها اسم «تولیدکننده» و «مصرف‌کننده» را دیده‌اید. استاندارد هم برای تولیدکننده هم برای مصرف‌کننده فایده دارد. فایده‌اش برای تولیدکننده این است که محصولات بدون اینکه ضایعاتی داشته باشند تولید می‌شوند.

از فایده‌های دیگر آن این است که در مصرف انرژی صرفه‌جویی و به آسانی در انبار نگهداری می‌شود. فایده‌ی علامت استاندارد برای مصرف‌کننده هم این است که از کیفیت چیزی که می‌خرد مطمئن می‌شود.

پس حالا که با معنای استاندارد آشنا شدید به هر چیزی که می‌خرید یا می‌خورید دقت لازم داشته باشید. شاید آن خوراکی استاندارد نداشته باشد و برای سلامتی شما و دیگران خطرناک باشد.

ایست! دست‌نگه دار! حواست هست این خوراکی که از توی جاده خریدی و داری به دیگران هم تعارف می‌کنی ممکن است سالم و استاندارد نباشد و خدای نکرده همه‌تان را راهی بیمارستان کند؟ کلمه‌ی استاندارد هیچ به گوشت خورده؟

اگر نخورده، بهتر است این علامت را بشناسی و به دیگران هم بگویی. استاندارد به معنی نظم، قاعده و قانون است. وقتی این کلمه درباره‌ی کالاها و مواد خوراکی استفاده می‌شود یعنی کیفیت آن کالا خوب و مناسب است. برای اینکه استاندارد یک کالا مشخص بشود، افرادی کیفیت کالاها را بررسی می‌کنند تا مطمئن شوند آن کالا برای استفاده‌ی مردم ضرری ندارد. اگر کالایی استاندارد باشد، روی آن علامت استاندارد زده می‌شود و مردم می‌توانند با خیال راحت آن را خریداری و





بچه محلّ نقاش‌ها



پارسا نوروزی

مهدیه می‌آید توی اتاق. لباس‌های مدرسه هنوز توی تنش است. با صورت سرخ‌شده فریاد می‌زند: «سلام داداش!» مهدیار کتاب بزرگی را که رویش نوشته است «فارسی چهارم دبستان» در هوا تکان می‌دهد و می‌گوید: «سلام! فردا امتحان داریم. برو با مامان بازی کن.»

مهدیه کوله‌پشتی صورتی رنگش را پایین می‌آورد و هفت جلد کتاب از آن بیرون می‌کشد، می‌گذارد روی میز و ادامه می‌دهد: «بازی چیه؟ کتاب جدید گرفتم. امروز محدّثه این‌ها رو بهم امانت داد. دلت می‌خواد بدونی در مورد چی اند؟»

محمد رضا مرزوقی نویسنده مجموعه هفت جلدی **بچه محلّ نقاش‌ها** است. او سال‌ها درباره‌ی نقاش‌های معروف جهان و آثارشان تحقیق کرده و در نهایت رمانی هفت جلدی نوشته است که در آن دایی سامان،

شخصیت اصلی رمان، در زمان سفر می‌کند و با نقاش‌های معروف ارتباط برقرار می‌کند. این رمان که در سبک فانتزی تخیلی و برای رده‌ی سنی ۹ تا ۱۲ سال است از سوی انتشارات هوپا به چاپ رسیده است.

بچه‌های عزیز، در این هفت جلد با هفت نقاش بزرگ آشنا می‌شویم. نویسنده سعی داشته است از طریق داستانی هیجان‌انگیز نوجوانان را با اطلاعاتی که به دست آورده است آشنا کند. در این داستان‌ها چهار کودک فامیل با نام‌های مانی، پریسا، محسن و مینا به طور تصادفی با خاطرات دایی سامان آشنا می‌شوند.





تصویرگر: فرزانه رئیس السادات